

رد پای خون!؟

مولانای بلخ!
 ای پیام ده اهورایی
 ای چراغ روشن نماد انسانیت
 این تو بودی
 این تو بودی که به جستجوی انسان
 و در تلاش انسانیت
 خم و پیچ کوچه های بلخ را
 در روز روشن با چراغ میگذشتی
 بیا و ببین
 که در همان جلگه های سبز خدا
 در همان منزلگه مولا علی
 هنوز هم که هنوز است
 قرن ها بعد
 ظلمت حکمران است
 و سیاهی ستم میکند
 بیا و ببین که باز هم
 شیخ و شاه و شحنه
 با تبنای و تعصب کور
 انسان و انسانیت را معدوم میکنند
 و بنام همان عقایدی
 که تو اش میدانی
 خون میخورند
 آنهم خون تازه پرنده های نو پر را



ای رابعه بلخ!
 ای عروس به حجله نرفته تاریخ
 این تو بودی
 که محبت را ، عاطفه را و عشق را
 در رواق ادب
 و در واژه واژه شعرت
 فریاد میکردی
 این تو بودی که چهره کریه تبعیض را
 با خون عشق رنگ زدی
 تو بودی که تلاش داشتی



عشق به انسان را
از بند ستم نژاد و کیش
آزاد بسازی
ما میدانیم
تاریخ گواه است
و خون رگهای تو در حمام بیداد
این راز را بازگو میکند
حالا بیا و ببین
که بعد قرن ها باز
همان تعصب و تبعیض
همان تفتش و تکفیر
حمام خون برپا میکند
و این دجالان
نهایت بی خردی خود را
با خون جوانان دگراندیش
به دیوار ننگین زمان مینویسند
دیروز با تو اینکار را کردند
امروز با پرویز کامبخش میکنند
و فردا

ناتور

